

جایگاه مردم در بازآفرینی مفهوم ایران بر اساس اندیشه‌ی فردوسی

آوات ابراهیمی^۱، علیرضا ملائی‌توانی^۲

چکیده

ورود اعراب مسلمان و فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان باعث گسست در نظام سیاسی و ساختار اجتماعی ایران شد، اما شکل‌گیری قیام‌های مذهبی و به‌قدرت‌رسیدن خاندان‌های محلی، تلاش عملی ایرانیان برای رهایی از این گسست بود. این تکاپو با به‌قدرت‌رسیدن ترکان در ایران وارد حوزه‌ی فرهنگی شد و بزرگانی همچون فردوسی با پرداختن به تاریخ حماسی و ملی ایران، کوشیدند تا مفهوم ایران را بازآفرینی کنند. مردم مهم‌ترین مؤلفه‌ی اندیشه‌ی فردوسی در بازآفرینی مفهوم ایران است؛ از همین رو نسبت مردم ایران و اندیشه‌ی ایران مسئله‌ی اصلی این پژوهش است که نگارندگان با روش تحلیل تاریخی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای می‌کوشند آن را واکاوی کنند. بررسی‌ها نشان می‌دهد پژوهشگران این حوزه به‌ویژه فردوسی پژوهان در فهم روایت‌های فردوسی درباره‌ی ایران، عمدتاً بر مؤلفه‌های قلمرو سرزمینی، نظام حکومتی، شاخصه‌های فرهنگی مانند زبان و دین و آیین تأکید داشته‌اند و از جایگاه مردم ایران، به‌ندرت سخن به میان آورده‌اند و بدین ترتیب یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تفکر فردوسی را نادیده گذاشته‌اند. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد در نظام اندیشگانی فردوسی، صاحبان قدرت سیاسی و شاهنشاه ایران، مشروعیت خود را نه از آسمان بلکه از

۱. دانشجوی دکتری ایران‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی (بنیاد ایران‌شناسی)، (نویسنده‌ی مسئول)،
(avatebrahimi@yahoo.com)

۲. دانشیار و عضو هیئت علمی گروه تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،
(mollaiynet@yahoo.com)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۹/۱۰، تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۰۱/۱۷.

مردم ایران می‌گرفته‌اند؛ مردمی که اگر نبودند هیچ‌کدام از دیگر مؤلفه‌های شکل‌گیری مفهوم ایران، نمود عملی پیدا نمی‌کرد.

واژه‌های کلیدی: مردم ایران، بازآفرینی مفهوم ایران، اندیشه‌ی فردوسی، مشروعیت

مقدمه

بی‌گمان هویت افراد و جامعه‌ها در گذر زمان شکل گرفته و تحت تأثیر رویدادهای تاریخی رو به تحول نهاده است. پاسخ آگاهانه‌ی انسان‌ها به سؤالاتی مانند اینکه از کجا آمده‌اند، به کجا تعلق دارند، اصل و منشأ آنها چیست و در گذشته به چه صورت زیسته‌اند، فرایندی است که هویت خوانده می‌شود.^۱ احساس وفاداری به عناصر و نمادهای مشترک در داخل مرزهای سیاسی مشخص همچون سرزمین، دین و آیین، تاریخ، زبان، ادبیات و مردم، هویت ملی نام دارد.^۲ تعلق خاطر مردم ایران به سرزمینی که در طول تاریخ در آن ساکن بوده‌اند، هویت ایرانی خوانده می‌شود و مهم‌ترین مفهوم ایران را هم شکل می‌دهد. این هویت و این مفهوم را اندیشمندان ایرانی در طول تاریخ، به‌طور پیوسته بازاندیشی و به ما منتقل کرده‌اند. در دو سده اخیر به دنبال شکل‌گیری و تأکید بر مفهوم ایران، به شاهنامه‌ی فردوسی بسیار توجه شد. شاهنامه از معدود کتاب‌هایی است که به همراه گلستان و بوستان سعدی در کنار قرآن و تألیفات دینی، در گذشته‌ی نه‌چندان دور، در مقام آثاری جاودان در خانه‌های مردم نگهداری می‌شد. اگر تاریخ پادشاهان و حاکمان ایران بعد از فردوسی تا زمان حال را مطالعه کنیم، متوجه خواهیم شد شاهنامه را بسیار گرامی می‌داشتند، اشعارش را با خطی زیبا می‌نوشتند و داستان‌ها و روایت‌های تاریخی و حماسی آن را در اماکن عمومی نقاشی و تصویرنگاری می‌کردند. این مسئله یکی از دلایل ماندگاری شاهنامه و انتقال آن به عصر کنونی است و شاید یکی از اهداف فردوسی نیز از

۱. سعید زاهد، (۱۳۸۴)، «هویت ملی ایرانیان»، رابرد توسعه، ش ۱۰۴، صص ۱۲۹-۱۳۸.

۲. علی یوسفی، (۱۳۸۰)، «روابط بین قومی و تأثیر آن بر هویت ملی اقوام در ایران»، فصلنامه‌ی مطالعات ملی، سال دوم، ش ۸، ص ۱۷.

جاگاه مردم در بازآفرینی مفهوم ایران بر اساس اندیشه‌ی فردوسی | ۳

تقدیم شاهنامه به سلطان محمود غزنوی، هم حفظ این کتاب در کتابخانه‌ی سلطنتی و هم امکان انتشارش باشد.^۱

شاهنامه به دوران‌های اساطیری و پهلوانی و تاریخی تقسیم می‌شود. دوران اساطیری از روزگار کیومرث تا فریدون، دوران پهلوانی از خیزش کاوه‌ی آهنگر تا کشته‌شدن رستم و فرمانروایی بهمن پسر اسفندیار و دوران تاریخی از حمله‌ی اسکندر تا فتح ایران به دست اعراب را دربرمی‌گیرد.^۲ جلال خالقی مطلق این تقسیم‌بندی را نادرست و بیشتر مبتنی بر سنگینی یکی از سه درون‌مایه در برابر دو بخش دیگر دانسته و معتقد است هیچ یک از این سه بخش، از نظر موضوع نمی‌تواند از دو بخش دیگر به کلی متمایز باشد و در هر بخش نشانه‌هایی از قالب‌های ادبی مانند اندرز، رمان، داستان تاریخی، آیین خسروان، ادبیات مردمی و شگفتی‌هایی چون جادو، افسون، عجایب و غرایب دیده می‌شود. در نگاهی کلی، درون‌مایه‌ی اساطیری بیشتر در بخش پیشدادی؛ داستان‌های پهلوانی بیشتر در بخش کیانی؛ تاریخ و آیین خسروان، اندرز و ادبیات عامیانه در بخش ساسانی؛ و روایت‌های تاریخی در بخش اشکانی و ساسانی به چشم می‌خورد.^۳

ابن‌اثیر می‌نویسد شاهنامه مشتمل بر تاریخ ایران و در حکم قرآن ایرانیان است، در زبان فارسی فصیح‌تر از آن اثری پدید نیامده و با وجود اینکه لغت عرب به غایت وسیع‌تر از زبان فارسی است، اما در زبان عربی چنین اثری وجود ندارد.^۴ نخستین متن کامل شاهنامه را ژول مل^۵ منتشر کرد، اما چون مشخص نیست کدام نسخه را مرجع تصحیح

۱. فردوسی، (۱۹۶۰-۱۹۷۱م)، شاهنامه، تحت نظر ی. ا. برتلس و ع. نوشین، ج ۱، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی، اداره‌ی انتشارات ادبیات خاور، صص ۴-۲۶؛ همان، ج ۶، ص ۱۳۷.

۲. همان، ج ۹، ص ۳۵۰-۳۸۱؛ ذبیح‌الله صفا، (۱۳۸۹)، حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر، صص ۲۰۶-۲۱۴.

۳. فردوسی، (۱۳۹۳)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، ج ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، صص ۱۳۴-۱۳۵.

۴. ابن‌اثیر، (۱۹۹۶م)، المثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر، با مقدمه‌ی روحی الفیصل، ج ۲، دمشق: انتشارات وزارت فرهنگ جمهوری عربی سوری، صص ۴۱۸-۴۱۹.

۵. فردوسی، (۱۳۶۸)، شاهنامه، تصحیح ژول مل، با مقدمه‌ی محمدمین ریاحی، تهران: علمی.

خود قرار داده است،^۱ شاهنامه‌ی چاپ مسکو مبنای پژوهش در این مقاله قرار گرفت. فردوسی در سرودن شاهنامه، افزون بر نقل سینه‌به‌سینه‌ی داستان‌ها و سنت شفاهی، از منابع مکتوب به‌ویژه خداینامه‌ها نیز استفاده کرد.^۲ خداینامه‌ها متن‌هایی به زبان فارسی میانه از روزگار ساسانیان است^۳ و از آفرینش جهان و سرگذشت کیومرث تا مرگ یزدگرد سوم سخن گفته‌اند.^۴ نلدکه بر اساس کتاب *الفهرست ابن ندیم*^۵ و *تاریخ پیامبران و شاهان حمزه اصفهانی*^۶ می‌نویسد چون کتاب، حاوی تاریخ شاهان ایران بود، اعراب آن را خداینامه نامیدند.^۷ بی‌شک اساس کار فردوسی در به‌نظم‌کشیدن این اثر حماسی، شاهنامه‌ی ابومنصوری بوده است.^۸ این کتاب را ابومنصور در سال ۳۴۶ ه‍.ق به دستور حاکم توس، به نثر نوشت.^۹ متن اصلی از بین رفته است، اما مقدمه‌ی پانزده‌صفحه‌ای آن سال‌ها به عنوان مقدمه در ابتدای نسخ خطی شاهنامه‌ی فردوسی آورده می‌شد و به برکت همین نسخ خطی شاهنامه، به یادگار مانده است.^{۱۰}

۱. شاهنامه، ج ۱، ص ۵.

۲. روزبه زرین‌کوب، (۱۳۹۴)، «خداینامه»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۲۲، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

۳. ابن ندیم، (۱۳۸۳)، *الفهرست*، ترجمه‌ی رضا تجدد، تهران: دنیای کتاب، صص ۱۳۲، ۳۰۵؛ عباسعلی عظیمی، (۱۳۵۵)، *شرح حال و آثار ابن مقفع*، تهران: فرخی، صص ۱۶۳-۱۶۷.

۴. ابوریحان بیرونی، (۱۳۸۳)، *آثارالباقیه عن القرون الخالیة*، ترجمه‌ی اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر، ص ۹۹.

۵. *الفهرست*، ص ۱۱۲.

۶. حمزه بن حسن اصفهانی، (۱۳۶۷)، *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه‌ی جعفر شعار، تهران: امیرکبیر، ص ۶۴.

۷. تئودور نلدکه، (۱۳۶۹)، *حماسه‌ی ملی ایران*، ترجمه‌ی بزرگ علوی، تهران: جامی، ص ۳۷.

۸. محمد قزوینی، (۱۳۱۳)، *بیست مقاله*، به اهتمام عباس اقبال، ج ۲، تهران: کتاب‌فروشی ابن‌سینا، صص ۲۶-۲۲.

۹. رحیم رضازاده ملک، (۱۳۸۲)، *دیباچه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری*، تهران: گلاب، ص ۱۲۱.

۱۰. محمدتقی بهار، (۲۵۳۶)، *سبک‌شناسی بهار*، ج ۲، تهران: امیرکبیر، صص ۲-۴.

جایگاه مردم در بازآفرینی مفهوم ایران بر اساس اندیشه‌ی فردوسی | ۵

درباره‌ی نگاه فردوسی به مفهوم ایران، پژوهش‌هایی متعدد صورت گرفته است. تحقیقات در این زمینه را می‌توان به مطالعات مبتنی بر اهمیت نظام حکومتی در شاهنامه، جغرافیا و شاخصه‌های سرزمینی، وجه فرهنگی و ادبی شاهنامه و دین و آیین تقسیم کرد. در مطالعات گروه اول، شاهنامه از چگونگی پیدایش و توسعه‌ی کشور ایران قبل از اسلام و مناسباتش با دیگر حاکمیت‌های سیاسی دنیای کهن سخن گفته است.^۱ به اعتقاد محققان این حوزه، حکومت در کنار ملت و سرزمین، از عناصر اساسی و ساختاری ایجاد یک کشورند. آنها حکومت و نظام سیاسی متمرکز را عامل و عنصر نهایی تشکیل یک کشور معرفی می‌کنند؛^۲ اما کشور مطلوب فردوسی دارای نظام شاهنشاهی^۳ و به قولی فدرالی است و از حکومت‌های محلی تحت فرمان او می‌توان از حاکمان مستقر در مازندران،^۴ خوزیان،^۵ خوراسان،^۶ زابل^۷ و سورستان^۸ نام برد. بر اساس منابع موجود، اردشیر پاپکان ساسانی و پسرش شاپور، اولین بار سرزمین تحت حاکمیت خود را ایران نامیدند. این موضوع را هم کتیبه‌ی شاپور اول و کردیر در کعبه‌ی زردشت^۹ و هم متون پهلوی^{۱۰} و مذهبی زردشتیان^{۱۱} تأیید کرده‌اند. در شاهنامه‌ی فردوسی سخن از دوران خاصی از تاریخ نیست؛ بلکه او از

۱. پیروز مجتهدزاده، (۱۳۸۷)، *دموکراسی و هویت ایرانی*، تهران: کویر، صص ۲۰۰-۲۱۱.

۲. _____، (۱۳۸۱)، *جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی*، تهران: سمت، ص ۳۱؛ محمدرضا

حافظ‌نیا، (۱۳۸۵)، *اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک*، مشهد: پاپلی، ص ۱۵۱.

۳. شاهنامه، ج ۴، ص ۲۳۳؛ همان، ج ۵، ص ۲۳۳؛ همان، ج ۷، ص ۲۳۳؛ نصرت‌الله رستگار، (۱۳۸۴)،

«مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی»، *آینه‌ی میراث*، ش ۲۹، ص ۱۶؛ نصرت‌الله رستگار، (۱۳۹۲)،

«ردپای هویت ایرانی در شاهنامه‌ی فردوسی»، *آینه‌ی میراث*، ش ۵۳، ص ۱۲۳.

۴. شاهنامه، ج ۴، ص ۲۶۹.

۵. همان، ج ۷، ص ۲۳۴.

۶. همان، ج ۸، ص ۱۶۳.

۷. همان، ج ۶، ص ۳۱۸.

۸. همان، ج ۷، ص ۲۳۳.

۹. سعید عریان، (۱۳۸۲)، *راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه*، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ص ۱۲۶.

۱۰. *شهرستان‌های ایرانشهر*، (۱۳۸۸)، ترجمه‌ی شهرام جلیلیان، تهران: توس.

۱۱. *وندیباد*، (۱۳۸۴)، ترجمه و پژوهش هاشم رضی، تهران: بهجت، ص ۴۵.

همان آغاز دوران اساطیری، این سرزمین را ایران می‌نامد. پژوهشگران این حوزه، عامل و عنصر نهایی شکل‌دادن به یک کشور را حکومت و نظام سیاسی معرفی می‌کنند^۱ و معتقدند از لحاظ تاریخی پدیده‌ی کشور، اولین بار در ایران و در زمان هخامنشیان تحقق یافت.^۲

تحقیقات گروه دوم در مقایسه با تحقیقات دیگر گروه‌ها به عناصری ملموس‌تر چون سرزمین به‌مثابه مهم‌ترین مؤلفه‌ی مفهوم ایران تأکید دارند؛ سرزمینی که در گسترده‌ترین حالتش از مصر تا هندوستان امتداد داشت و هم در زمانی که توسط حکومت‌های محلی به نواحی متعددی تقسیم شده بود، باز ایران نامیده می‌شد. به باور این گروه، کشور واحد سیاسی-جغرافیایی مستقلی است که از سه عنصر اساسی ملت و سرزمین و حکومت تشکیل شده است و در چارچوب مرزهای مشخص و به رسمیت شناخته‌شده از سوی مجامع بین‌المللی، دارای حاکمیت سیاسی مستقلی است که به نمایندگی از مردم در صحنه‌ی جهانی نقش‌آفرینی می‌کند.^۳ البته در اشعار فردوسی نیز می‌توان چهار ویژگی سرزمینی را برشمرد: نخست اینکه او به کشورهای متعدد زیر فرمان پادشاه ایران از جمله زابل، آسورستان، مازندران و خوزیان اشاره کرده است.^۴ دوم، شاهنشاه ایران در نبرد با بیگانگان از این کشورها نیرو طلب می‌کند.^۵ سوم، پادشاه می‌تواند این کشورها را به افرادی ببخشد و یا پس بگیرد.^۶ چهارم، فردوسی واحدهای جغرافیایی بزرگ‌تر از این نواحی را نیز در مقایسه با بیگانگانی همچون ترکان، رومیان، هندیان و دیگران، کشور می‌نامد. با توجه به موارد ذکرشده و نیز توصیف‌های متعدد فردوسی از کشورهای خوزیان، آسورستان، زابل، مازندران و...، گردآوری سپاه از کشورهای متعدد و تأکید بر شیوه‌ی

۱. دموکراسی و هویت ایرانی، صص ۲۰۰-۲۱۱.

۲. محمدرضا حافظ‌نیا، (۱۳۸۵)، *علل پیدایش و بقای کشور ایران*، تهران: سمت، ص ۷۶؛ ابوالفضل

کاوندی‌کاتب، (۱۳۹۰)، «بررسی مفهوم کشور در شاهنامه»، *فصلنامه‌ی مطالعات ملی*، س ۱۲، ش ۲.

۳. محمدحسن ضیاء‌توانا، (۱۳۸۳)، «کشورشناسی گامی برای صلح در فرایند جهانی شدن»، *اطلاعات*

سیاسی-اقتصادی، ش ۱۹۹ و ۲۰۰، ص ۱۶۵.

۴. *شاهنامه*، ج ۷، صص ۲۳۲، ۲۵۰؛ ج ۸، ص ۱۵۶.

۵. همان، ج ۸، ص ۱۵۶.

۶. همان، ج ۹، ص ۱۳۷؛ ج ۷، ص ۳۰۹.

| جایگاه مردم در بازآفرینی مفهوم ایران بر اساس اندیشه‌ی فردوسی | ۷

حکومت ملوک الطوائفی،^۱ گویای آن است که فردوسی به محدوده‌ی سرزمینی ایران در چنین گستره‌ای می‌نگریسته است.

موضوع دیگری که باید مورد توجه قرار داد، ابهام در مشخصات اماکن و شهرهایی است که در شاهنامه از آنها نام برده شده است. این امر از خصایص ذاتی منظومه‌های حماسی است و نمی‌توان آن را در مکان و زمان محدود کرد؛ زیرا هر چه صراحت مکانی و زمانی بیشتر باشد وقایع اساطیری و داستانی به تاریخی نزدیک‌تر و از ارزش حماسی آن کاسته می‌شود.^۲ از دلایل ابهام در موقعیت شهرها و مکان‌ها، استفاده از منابع و دیدگاه‌های متفاوت در بخش‌های مختلف شاهنامه است.^۳ شواهد گویای آن است که در دوره‌ی اساطیری نمی‌توان درباره‌ی تعیین اماکن جغرافیایی قطعی حاصل کرد. در دوره‌ی پهلوانی، مشخصات اماکن وضوحی بیشتر دارد و از بیت‌المقدس به عنوان پایتخت ضحاک، و از سرزمین‌های ایران و روم و توران سخن رفته و از سیستان، مقر زندگی خاندان سام، یاد شده است. در دوره‌ی تاریخی، اماکن جغرافیایی مشخص‌اند و در متون تاریخی و جغرافیایی قرون اولیه‌ی اسلامی به آنها اشاره شده است.^۴

در خصوص تحقیقات گروه سوم باید بنویسیم که در شاهنامه از ادیان اسلام، مسیحیت، یهودیت، زردشتی و فرق مانوی و مزدکی سخن رفته است؛ درباره‌ی رویکرد فردوسی به دین، اظهارنظرهایی گوناگون شده است. نلذکه می‌نویسد فردوسی خداپرست و یکتاپرست بود.^۵ به باور ذبیح‌الله صفا، فردوسی شیعی مذهب، در اصول عقاید معتزلی بود و به آیین زردشت علاقه‌ای نداشت.^۶ او می‌نویسد فردوسی با تکیه بر نهضت شعوبی بر آن بود تا با

۱. همان، ج ۷، ص ۱۱۵.

۲. حماسه‌سرایی در ایران، ص ۱۲.

۳. محمدرضا صالحی‌مازندرانی و دیگران، (۱۳۹۴)، «علل ابهام مکان در شاهنامه‌ی فردوسی»، شعرپژوهی، ش ۲۵، ص ۳۹.

۴. جلیل پورحسین‌دارابی، (۱۳۸۵)، «جغرافیایی تاریخی شاهنامه»، پژوهش‌نامه‌ی تاریخ، ش ۲، ص ۲۳.

۵. حماسه‌ی ملی ایران، صص ۷۸-۷۳.

۶. تاریخ ادبیات در ایران، ص ۴۸۷.

کمک توحید مذهبی، ملیتی جدید و مستقل در ایران ایجاد کند،^۱ اما بررسی شاهنامه نشان می‌دهد فردوسی به دنبال بازآفرینی مفهوم ایران بود و در اندیشه‌های خود اولویت را به مردم ایران می‌داد و معتقد است اگر مردم نباشند، ایرانی وجود نخواهد داشت.^۲ با این همه، فردوسی ضمن ستایش از خرد^۳ از دین بهی^۴ سخن گفته و اهل بیت را ستوده است.^۵ او با بیان داستان‌های اخلاقی در لابه‌لای روایت‌های حماسی، پهلوانی و تاریخی، دین را عدل و داد،^۶ مردمی‌بودن،^۷ دوری از خشم^۸ و دینار و دروغ و ظلم و تن‌پروری و... معرفی می‌کند^۹ و به نوعی دین مردم ایران را نه آیین و مذهب خاص، بلکه آموزه‌ای اخلاقی قلمداد کرده است.^{۱۰}

در تحقیقات گروه چهارم زبان وجه تمایز ایرانی از غیرایرانی است. اهمیت زبان به حدی است که با نابودی آن، ایرانی نیز باقی نخواهد ماند.^{۱۱} در قسمت‌های مختلف شاهنامه بر خط و زبان پهلوی و اهمیت آن همچون خط رسمی و دیوانی و نیز جهت ارتباط با دیگران تأکید شده است.^{۱۲} شاپور شهبازی معتقد است فردوسی امیدوار بود بتواند اندیشه‌ی

۱. ذبیح‌الله صفا، (۱۳۱۳)، «شعوبیت فردوسی»، مجله‌ی مهر، ش ۱۷ و ۱۸، صص ۶۱۹-۶۲۳.

۲. شاهنامه، ج ۸، ص ۹۴.

۳. شاهنامه، ج ۱، ص ۱۵.

۴. همان، ج ۹، ص ۲۷۴؛ آذرفرینغ و آذرباد، (۱۳۹۶)، کتاب سوم دینکرت، ویراستاری، آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه‌ی فریدون فضیلت، تهران: برسم، ص ۵۴.

۵. شاهنامه، ج ۱، صص ۱۹-۲۰.

۶. همان، ج ۶، ص ۳۱۱.

۷. همان، ج ۹، ص ۳۸۷.

۸. همان، ص ۹۴.

۹. همان، ج ۷، صص ۱۸۷-۱۸۸.

۱۰. همان‌جا.

۱۱. همان، ج ۹، ص ۳۱۹.

۱۲. همان، ج ۱، ص ۳۹؛ همان، ج ۷، صص ۶۸، ۴۱۵؛ همان، ج ۹، ص ۸۸؛ همان، ج ۴، ص ۲۶۳؛ همان،

ج ۸، صص ۲۷۴-۲۷۵.

جاگاه مردم در بازآفرینی مفهوم ایران بر اساس اندیشه‌ی فردوسی | ۹

ملی‌گرایی را با تجدید حیات ملی‌گرایی ایرانی و بنیادهای آن از قبیل نیاکان، زبان، مذهب و آداب و رسوم، تقویت و احیا کند و با حفظ یاد و خاطره‌ی کسانی که در شکل‌گیری تاریخ ایران نقشی داشته‌اند، نام خود را جاودان سازد و آنها را از اتهاماتی همچون آتش‌پرستی و انجام اعمال خلاف دین اسلام تبرئه کند.^۱ به نظر می‌رسد هدف فردوسی از طرح این مسائل نه فقط احیای عظمت دوران گذشته، و اعلام برائت از اتهامات، بلکه ارائه‌ی طریق به مردمی بود که در میان دین جدید و هویت تاریخی خود در تضاد بودند. همچنین بر اساس نظرات خطیبی، فردوسی زبان فارسی را احیا کرد و پس از او در زمان صفویه یکپارچگی سیاسی به ایران بازگردانده شد؛^۲ اما نظام سیاسی مطلوب فردوسی در کنار حفظ یکپارچگی، نظامی شاهنشاهی است که باید کسانی از نژاد اصیل ایرانی آن را اعاده کنند و اینکه نباید فراموش کرد زبان فارسی فقط یکی از مؤلفه‌های شکل‌گیری هویت ایرانی است. محمدعلی اسلامی‌ندوشن نیز می‌نویسد ایران‌گرایی افرادی چون فردوسی در جامعه‌ای مذهبی به‌تنهایی برای عامه درک‌شدنی نبود؛ لذا روش آمیختگی با تعالیم اسلام را در پیش گرفت.^۳ او معتقد است شاهنامه به کمک اساطیر و تاریخ ایران باستان، سعی در بازآفرینی مفهوم ایران بر بنیاد وحدت ایرانیان دارد.^۴ نصرت‌الله رستگار نیز از زبان رسمی کشور به‌مثابه شاخصه‌ی هویتی در برخورد با بیگانگان مهاجم^۵ نام می‌برد، اما اشارات متعدد فردوسی به زبان پهلوی^۶ و به‌رسمیت‌شناختن آن در دوره‌ای که زبان

۱. شاپور شهبازی، (۱۳۸۵)، «هدف فردوسی»، ترجمه‌ی مرجان بقایی، حافظ، ش ۲۷، صص ۳۵، ۳۶.

۲. ابوالفضل خطیبی، (۱۳۸۵)، «هویت ایرانی در شاهنامه»، نامه‌ی فرهنگستان، ش ۳۲، صص ۶۹-۷۶.

۳. محمدعلی اسلامی‌ندوشن، (۱۳۷۷)، «هویت ایرانی در دوران بعد از اسلام»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۱۲۹ و ۱۳۰، صص ۵-۵۰.

۴. _____، (۱۳۸۸)، «شاهنامه از چه می‌گوید و ارزش آن در چیست؟»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۲۶۹ و ۲۷۰، صص ۲۵-۲۶.

۵. ردپای هویت ایرانی در شاهنامه‌ی فردوسی، ص ۱۱۰.

۶. شاهنامه، ج ۱، ص ۳۸؛ همان، ج ۷، صص ۶۸، ۴۱۵؛ همان، ج ۹، ص ۸۸؛ همان، ج ۴، ص ۲۶۲؛ همان، ج ۸، صص ۲۷۴-۲۷۵.

عربی در دستگاه دیوان‌سالاری پیشتازی می‌کرد، امری نیست که فقط آن را به ارتباط با همسایگان بتوان محدود کرد. در واقع فردوسی آگاهانه به دنبال آن است که با به‌دست آوردن حمایت قدرت حاکم، زبان پارسی را زنده نگه دارد. بی‌تردید هر یک از این مؤلفه‌ها و ایده‌هایی که طرح شد، در بازآفرینی مفهوم ایران جایگاهی برجسته دارند و نمی‌توان هر کدام را به سود دیگری حذف کرد. بررسی تحقیقات این حوزه نشان می‌دهد جایگاه مردم به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های شکل‌گیری مفهوم ایران، از دید محققان مغفول مانده است؛ لذا مسئله‌ی اساسی در این پژوهش، بررسی جایگاه مردم در بازآفرینی مفهوم ایران در شاهنامه است. در همه‌ی مطالعات این حوزه بر نقش بی‌مانند فردوسی در شکل‌دهی به هویت ایرانی و زبان پارسی تأکید شده است؛ اما آنچه جای سؤال دارد این است که فردوسی با کدام سازوکار و مبانی فکری، می‌خواهد این مهم را به انجام رساند.

جایگاه مردم در بازآفرینی مفهوم ایران

ناگفته روشن است که به دلیل کمبود گزارش‌های تاریخی، به‌سختی می‌توان جزئیات زندگی توده‌ی مردم ایران را بازنمایی کرد و نقش آنها را در تحولات تاریخی مشخص ساخت. جایگاه مردم ایران به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های بازآفرینی مفهوم ایران، موضوعی است که در اندیشه‌ی فردوسی کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. این در حالی است که «مردم» سومین موضوعی است که فردوسی بعد از ستایش خرد و آفرینش جهان و پیش از ستایش پیامبر و منقبت اهل‌بیت از آن سخن گفته است.

چو زین بگذری مردم آمد پدید	شد این بندها را سراسر کلید
پذیرنده‌ی هوش و رای و خرد	مر او را دد و دام فرمان برد
ز راه خرد بنگری اندکی	که مردم بمعنی چه باشد یکی ^۱

اهمیت کار فردوسی زمانی درک‌شدنی است که بدانیم در نظام اندیشگی کهن و نیز در آثار تاریخ‌نگاران پیشامدرن، مردم نه محل توجه بودند و نه به نقش و کارکرد آنها پرداخته

۱. همان، ج ۱، ص ۱۶.

می‌شد. داریوش رحمانیان می‌نویسد مشروطه باعث تحول در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری ایرانی شد و تاریخ جدید، تاریخ برآمدن و بالیدن مردم بود. با انقلاب مشروطه، نقش و جایگاه مردم در جریان رویدادها و تحولات بزرگ تاریخی پررنگ‌تر شد و در تاریخ جدید مردم از کودکی و ناپختگی به بلوغ رسیدند. او تاریخ‌نگاری مدرن را با عنوان مردم‌نامه‌نویسی در برابر شاهنامه‌نویسی سنتی قرار می‌دهد.^۱ با ارزیابی شاهنامه همچون یکی از آثار دوره‌ی کهن، متوجه خواهیم شد که فردوسی برخلاف متفکران روزگار خود به جایگاه مردم، یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های بازآفرینی مفهوم ایران، توجهی فراوان مبذول کرده و از این جهت شاهنامه یکی از آثار منحصر به فرد است. شاهنامه سرشار از اندرزنامه و نصیحت‌نامه‌هایی خطاب به مردم ایران و خطاب به پادشاهان در پاسداشت مقام مردم است و شاید بتوان علت این امر را در بحران هویتی^۲ دانست که مردم ایران در پی تهاجم اعراب و سلطه‌ی بدویان بر این تمدن کهن، گرفتار آن شده بودند. در شاهنامه، راوی و نویسنده‌ی داستان شخصی از میان مردم عامه است که با توجه به توانمندی شخصی می‌خواهد نامه‌ی خسروان را بازگو کند.

نشسته من این نامه‌ی پهلوی	به پیش تو آرم مگر نغنوی
گشاده‌زبان و جوانیت هست	سخن‌گفتن پهلوانیت هست
شو این نامه‌ی خسروان بازگوی	بدین جوی نزد مهان آبروی ^۳

فردوسی با آنکه خود از اشراف‌زادگان و زمین‌داران بزرگ خراسان بود اما مخاطب او در شاهنامه نه فقط اشراف، بزرگان و شاهان، بلکه تمام مردم ایران‌اند. او تحت آموزه‌های اسلامی دریافته بود افرادی از طبقات پایین نیز می‌توانند در بازآفرینی هویت ایرانی و گرامی‌داشتن نام ایران و ایجاد رویدادها، نقشی مؤثر داشته باشند. این نوع نگاه سبب شد تا فردوسی با سرودن شاهنامه، مفهوم هویت ایرانی عصر ساسانی را با آمیختن بعضی عناصر اسلامی بازتولید کند و به دوران خودش انتقال دهد. او برای تحقق این هدف نقش مردم را

۱. داریوش رحمانیان‌کوشکی، (۱۳۸۹)، «نخستین مردم‌نامه‌نویس»، مهرنامه، ش ۴، صص ۶۶-۶۷.

۲. شاهنامه، ج ۱، ص ۱۷.

۳. همان، ص ۲۳.

بسیار برجسته نمود تا جایی که شاید ناخواسته انتقال میراث کهن و بیان رویدادهای تاریخی و به نوعی حفظ سنت تاریخ‌نگاری شفاهی را نیز از وظایف مردم برشمرده است:

سخن‌گوی دهقان چه گوید نخست
که نام بزرگی بگیتی که جست
که بود آنکه دیهیم بر سر نهاد
ندارد کس آن روزگاران به یاد
مگر کز پدر یاد دارد پسر
بگوید ترا یک بیک در بدر^۱

بر اساس تاریخ حماسی ایران، پادشاه شخص اول مملکت، برگزیده و نماینده‌ی یزدان روی زمین است،^۲ اما فردوسی، ضمن تأیید این موضوع، جایگاه پادشاه را تا حد مرزبان و نگهبان مردم ایران پایین آورده است.^۳ پادشاه با حفاظت از جان و مال مردم در برابر دشمنان خارجی به آنها خدمت می‌کند و فردوسی آبادانی شهرها را نه از پادشاه، سرزمین، دین و آیین و اوضاع و شرایط جغرافیایی بلکه از فراوانی مردم می‌داند.

کجان نام آن شهر بیداد بود
دژی بود وز مردم آباد بود
همه خوردنیشان ز مردم بدی
پری‌چهره‌ای هر زمان گم بودی^۴

فردوسی در شاهنامه بر خلاف تاریخ‌نگاران پیشامدرن ایرانی، افرادی از طبقات پایین جامعه را وارد حیطه‌ی تاریخ کرده است. معیار او در گزینش این روایت‌ها سربلندی نام ایران است؛ به‌عنوان نمونه در داستان زیر چوپانی که کارش نگهداری از گله است و دغدغه‌ی عظمت ایران را در برابر دشمنانش در سر دارد.

ز چوپان پرسید کاین اژدها
چنین داد پاسخ که گر رستمی
بچندست و این را که خواهد بها
برو راست کن روی ایران زمین
مر این را بر و بوم ایران بهاست
بدین بر تو خواهی جهان کرد راست^۵

۱. همان، ص ۲۸.

۲. بهروز ثروتیان، (۱۳۵۰)، بررسی فردر شاهنامه‌ی فردوسی، تبریز: دانشگاه تبریز، کمیته‌ی استادان، ص ۱۸.

۳. شاهنامه، ج ۲، ص ۳۷.

۴. همان، ج ۴، ص ۲۷۱.

۵. همان، ج ۲، ص ۵۴.

با بررسی اشعار فردوسی متوجه چندین مسئله‌ی مهم خواهیم شد: نخست پادشاه ایران، مشروعیت خود را از مردم به دست می‌آورد. دوم مردم فرودست، توانایی کارهایی بزرگ را دارند که انجام آن از دیگر طبقات جامعه همچون بزرگان و سپاهیان و اشراف ساخته نیست. سوم در میان مؤلفه‌های بازآفرینی مفهوم ایران از سوی فردوسی، پیوستگی و ارتباطی زنجیروار میان عناصر مختلف وجود دارد که نقش یکدیگر را تکمیل می‌کنند.

۱. مردم مبنای مشروعیت حکمرانان

درست است که پادشاه نماینده‌ی اهورامزدا بر زمین است و ویژگی نخستین پادشاه جهان، آوردن آیین مردمی بود،^۱ اما اگر نتواند عدل و داد^۲ را اعاده و از جان و مال مردم ایران حفاظت کند، مشروعیت خود را از دست می‌دهد.^۳ قسمت اعظم پندهای بزرگمهر، در حدود صد صفحه، به این مسئله اختصاص دارد.^۴ او درباره‌ی کارکرد متقابل پادشاه و مردم به خسرو انوشیروان می‌گوید: پادشاه خوب کسی است که زندان‌های خالی از مردم بی‌گناه باشد و عدل و داد بگستراند.^۵ فردوسی همیشه و در همه حال به جای الفاظی همچون سپاهان، بزرگان و... لفظ مردم ایران و ایرانیان را به‌کار برده^۶ و همه آنها را هم‌تراز نشان داده است. او معتقد است پادشاهی که مردم را از یاد ببرد مشروعیتش را از دست می‌دهد.

همی مردمی نزد او خوار شد	دلش برده‌ی گنج و دینار شد
کدیور یکایک سپاهی شدند	دلیران سزاوار شاهی شدند
چو از روی کشور برآمد خروش	جهانی سراسر برآمد بجوش ^۷

۱. دیباجه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری، ص ۱۲۹.

۲. شاهنامه، ج ۱، صص ۱۹۹-۲۰۰؛ همان، ج ۸، ص ۳۱۷.

۳. همان، ج ۷، ص ۲۲۹.

۴. همان، ج ۸، صص ۱۲۶-۱۳۰.

۵. همان، صص ۱۳۴-۱۳۵.

۶. همان، ج ۲، ص ۲۵.

۷. همان، ص ۶.

سؤالی که احتمالاً ذهن خواننده را درگیر خود کند، داستان کشفگر عصر خسرو انوشیروان است. در این داستان، پیشنهاد هزینه‌ی جنگ روم در قبال واردشدن فرزند به طبقه‌ی دیران از سوی فردی از طبقه‌ی فرودست جامعه، مورد پسند پادشاه قرار نگرفت. مخالفت خسرو انوشیروان به دلیل برهم خوردن نظم اجتماعی و طبقاتی بود که به شدت مورد حمایت آموزه‌های دین زردشت قرار داشت.^۱ این مسئله در کنار رعایت سلسله مراتب طبقاتی و انتقال نسل به نسل این میراث، از اصول اعتقادی جامعه‌ی عصر ساسانی است.^۲ در روایت دیگر علت مخالفت پادشاه این است که طبقات پایین جامعه، نتوانند قدرت را به دست بگیرند و برای بزرگان تصمیم‌گیری کنند و آزادگان محروم و خوار شوند.^۳ در اندرزننامه‌ی اردشیر نیز اشاره شده است که جابه‌جایی مردم از پایگاه‌های ایشان سبب می‌شود افراد نزدیک به پادشاه در آرزوی شاهی افتند و از این مسئله به‌عنوان نخستین انگیزه‌ی تباهی شهریاری نام برده است.^۴

در اندیشه‌ی فردوسی تا زمانی که مردم به دلیل رضایت، گوش به فرمان پادشاه باشند، حکومت آن پادشاه مشروعیت دارد؛ اما همین مردم نقش مشروعیت‌بخش خود را باید با حرمت‌نهادن به جایگاه اجتماعی و طبقاتی خود ایفا کنند و هرگونه تخطی از آن، به معنای فروریختن نظم اجتماعی بود که کشور را به قهقرا می‌برد و به همین خاطر محکوم بود. اما آنها بر اساس اندیشه‌ی شاهی آرمانی حق داشتند در برابر بیدادگری شاهان قیام کنند؛ چنان‌که بعضی مورخان یکی از دلایل سقوط دارای دارایان را ستمگری میان رعیت بیان

۱. نامه‌ی تنسر به گشنسپ، (۱۳۵۴)، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: خوارزمی، صص ۶۴-۶۵.

۲. وستا سرخوش کرتیس؛ سارا استوارت، (۱۳۹۲)، ساسانیان، ترجمه‌ی کاظم فیروزمند، تهران: مرکز، ص ۱۶۰؛ آرتور کریستنسن، (۱۳۱۴)، وضع ملت و دولت و دربار در دوره‌ی شاهشاهی ساسانیان، تهران: مطبوعه‌ی مجلس، صص ۶۷، ۶۹.

۳. آذرباد مهرسپندان، (۱۳۷۹)، رهام اشه و شهین سراج، تهران: مؤسسه‌ی انتشاراتی فرهنگی فروهر، ص ۳۴.

۴. عهد/ردشیر، (۱۳۴۸)، پژوهش احسان عباس، ترجمه‌ی محمدعلی امام‌شوشتری، تهران: انجمن آثار ملی، ص ۷۹.

کرده‌اند؛^۱ چنان‌که منوچهر پیشدادی ادامه‌ی حکومت و بیرون‌کردن ترکان را منوط به راستی و دادگستری در میان رعیت و فرمان‌برداری رعیت و سپاهیان اعلام کرده است.^۲ در موردی دیگر، ارنواز مشاور ضحاک، در خوابی پریشان به او یادآور می‌شود تا زمانی که مردم در عهد و پیمان تو هستند، هیچ جای نگرانی وجود ندارد. اشاره به این مسئله نشان از آن دارد که پادشاه مشروعیت خود را از مردمی می‌گیرد که از او برای پادشاهی ایران دعوت کردند.

چنین گفت ضحاک را ارنواز
که شاهها چبودت نگویی براز
که خفته باآرام در خان خویش
برین سان بترسیدی از جان خویش
زمین هفت کشور بفرمان تست
دد و دام و مردم به پیمان تست^۳
به همین دلیل پادشاه باید مردم ایران را بر خود ارجح داند.^۴ فردوسی می‌نویسد اگر مردم کشوری نابود شوند چیزی از آن کشور باقی نخواهد ماند.^۵ در مثال دیگر جمشید کیانی با ازیادبردن مردمی که مشروعیت خود را مدیون آنها بود و با اعلام خودکامگی و منم‌گفتن در برابر یزدان، پادشاهی طولانی‌مدتش، راه زوال در پیش گرفت و با اعلام خودکامگی، در قبال مردم، مشروعیت خود را از دست داد.

بفرمان مردم نهاده دو گوش
ز رامش جهان پر ز آوای نوش
چنین تا برآمد برین روزگار
ندیدند جز خوبی از کردگار
یکایک بتخت مهی بنگرید
بگیتی جز از خویشتن را ندید
منی کرد آن شاه یزدان‌شناس
ز یزدان بیچید و شد ناسپاس^۶

۱. تاریخ پیامبران و شاهان، ص ۴۳.

۲. بلعمی، (۱۳۵۳)، تاریخ بلعمی، ج ۱، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: چاپخانه‌ی تابش، ص ۱۵۴.

۳. شاهنامه، ج ۱، ص ۵۴.

۴. همان، ج ۸، ص ۱۶۳.

۵. همان، ص ۹۴.

۶. همان، ج ۱، ص ۴۲.

تفکر تاریخ‌نگاری پیشامدرن ارزشی برای مردم فرودست قائل نیست؛ برای مثال حمزه اصفهانی در حمله‌ی اسکندر، نابودی ایران را نه از قتل‌عام مردم بلکه از کشتن پادشاه بیان کرده است.^۱ که کاملاً با دیدگاه فردوسی در تعارض است؛ زیرا بر اساس دیدگاه فردوسی، پادشاهی که نسبت به مردم بی‌توجه باشد مشروعیتش را از دست می‌دهد. فردوسی می‌نویسد که نوذر، گنج و دینار را به مردم ترجیح داد و همین امر سبب شد مشروعیتش را از دست دهد و فره ایزدی از او دور شود.

چو او رسم‌های پدر درنوشت
ابا موبدان و ردان تیز گشت
همی مردمی نزد او خوار شد
دلش برده‌ی گنج و دینار شد^۲

۲. نقش فرودستان در رقم‌زدن رخداد‌های بزرگ

مسئله‌ی دوم، انجام کارهای مهم توسط توده‌ی مردم است.^۳ یکی از این کارها توانایی قیام مشروع است. هرگاه مردم عامه و فرودستان علیه پادشاهی ظالم قیام کنند، حرکت آنها به نتیجه‌ی مطلوب منجر می‌شود و این قیام، جنبشی مشروع است؛ در حالی که اگر اشراف و بزرگان و شاهزادگان به انگیزه‌ی نظارت و مداخله در امور پادشاه و یا در انتخاب جانشین دخالت کنند و یا اگر سپاهیان مانند قیام بهرام چوبین^۴ و شهربراز^۵ علیه پادشاه سرکشی کنند، از نظر فردوسی طغیانگر و نافرمان تلقی خواهند شد و از نگاه او، قیام آنها مشروع نیست و این مهم برخلاف تفکر تاریخ‌نگاری پیشامدرن است که هیچ ارزشی برای مردم فرودست قائل نیست. از جمله‌ی قیام‌های مردمی و مشروع در شاهنامه می‌توان به دادخواهی کاوه آهنگر اشاره کرد. کاوه پس از پاره‌کردن عهدنامه‌ی ضحاک به میان

۱. تاریخ پیامبران و شاهان، ص ۴۲.

۲. شاهنامه، ج ۲، ص ۶.

۳. قدمعلی سرامی، (۱۳۹۲)، *از رنگ گل تا رنج خار*، تهران: علمی و فرهنگی، صص ۸۴۶-۸۵۲.

۴. یعقوبی، (۱۳۸۲)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه‌ی محمدابراهیم آیتی، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی، صص ۲۰۵-۲۱۲.

۵. شاهنامه، ج ۹، صص ۲۹۴-۲۹۸.

بازاریان رفت و با مردم علیه ضحاک قیام کرد:^۱

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه
همی بر خروشید و فریاد خواند
همه بام و در مردم شهر بود
همه در هوای فریدون بدند
ز دیوارها خشت وز بام سنگ
در موردی دیگر، پس از قتل سوفزای یا سوخرا در زندان قباد، مردم علیه پادشاه شورش کردند و او را دستگیر کردند و به زندان انداختند و سپس برادرش جاماسپ را به تخت نشاندند.^۲

خروشی برآمد ز ایران بدرد
برآشفت ایران و برخاست گرد
همی گفت هر کس که تخت قباد
سپاهی و شهری همه شد یکی
برفتند یکسر بایوان شاه
کسی را که بر شاه بدگوی بود
بکشتند و بردند ز ایوان کشان
که کهتر برادر بد و سرفراز
ورا برگزیدند و بنشانند
بآهن بیستند پای قباد
چنینست رسم سرای کهن
زن و مرد و کودک همی مویه کرد
همی هر کسی کرد ساز نبرد
اگر سوفزا شد بایران مباد
نبردند نام قباد اندکی
ز بدگوی پردرد و فریادخواه
بداندیش او و بلاجوی بود
ز جاماسب جستند چندی نشان
قبادش همی پروریدی بنام
بشاهی برو آفرین خواندند
ز فر و نژادش نکردند یاد
سرش هیچ پیدا نبینی ز بن^۳

۱. تاریخ بلعمی، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۶۴.

۳. همان، ص ۷۴.

۴. تاریخ بلعمی، ج ۲، ص ۹۶۸.

۵. شاهنامه، ج ۸، ص ۳۵.

همچنین پس از مرگ جمهور، پادشاه نواحی شمالی هند، حکومت فرزند کوچکش به علت ناآشنایی با فنون نظامی، قوانین، عدل و داد و آداب شاهانه با مخالفت مردم روبه‌رو شد:

سپاهی و شهری همه انجمن	زن و کودک و مرد شد رای زن
که این خرد کودک نداند سپاه	نه داد و نه خشم و نه تخت و کلاه
همه پادشاهی شود برگزند	اگر شهریاری نباشد بلند ^۱

دلیل اصلی مخالفت بزرگان با پادشاهی بهرام گور این بود که پدرش یزدگرد، مردمی نبود و به مردم ظلم می‌کرد. طبری نیز می‌نویسد: «چون یزدگرد بمرد، گروهی از بزرگان هم‌سخن شدند به سبب رفتار بد یزدگرد کسی از خاندان او را به پادشاهی برندارند»؛^۲ امری که سبب شد بهرام گور نیز، پدرش را مورد نکوهش قرار دهد.

ازان کرده‌ام دست منذر سپاه	که هرگز ندیدم نوازش ز شاه
بدان خو مبادا که مردم بود	چو باشد پی مردمی گم بود ^۳
چنین گفت با رای زن شهریار	که خرم بمردم بود روزگار ^۴

۳. مردم و زنجیره‌ی عوامل تشکیل‌دهنده‌ی مفهوم ایران

مسئله‌ی سوم، ایجاد ساختار منسجم در میان مؤلفه‌های شکل‌گیری مفهوم ایران است که ارتباطی تنگاتنگ و زنجیروار میان آنها وجود دارد. در کنار نقش و جایگاه مردم در بازآفرینی مفهوم ایران، همان‌گونه که مطرح شد تحقیقات در این زمینه را می‌توان به مطالعات مبتنی بر اهمیت نظام حکومتی در شاهنامه، جغرافیا و شاخصه‌های سرزمینی، وجه فرهنگی و زبانی شاهنامه و دین و آیین تقسیم کرد. تا زمانی که مؤلفه‌ی نخستین بازآفرینی مفهوم ایران شکل نگیرد، شاخصه‌ی دوم نیز ایجاد نخواهد شد و روند ارتباط میان دیگر مؤلفه‌ها نیز به همین صورت خواهد بود.

۱. شاهنامه، ص ۲۱۸.

۲. طبری، (۱۳۷۵)، تاریخ طبری، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران: ص ۶۱۶.

۳. شاهنامه، ج ۷، ص ۲۹۶.

۴. همان، ص ۳۶۷.

با توجه به نقش فرودستان در انجام کارهای بزرگ و جایگاه مردم در مشروعیت‌بخشی به حکومت پادشاه و نظام سیاسی، می‌توان گفت تا زمانی که مؤلفه‌ای تحت عنوان مردم ایران با ویژگی‌های خاص شکل نگیرد، نمی‌توان از قلمرو سرزمینی ایران با ساخت سیاسی، محدوده‌ی سرزمینی مشخص، دین، آیین و زبان رسمی سخن گفت. در مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری، یکی از منابع اصلی فردوسی جهت سرایش شاهنامه، آمده است: «چون مردم نبودند پادشاهی به کار نیاید. چه مهتر به کهتران بود و هر جا که مردم بود از مهتر چاره نبود و مهتر بر کهتر از گوهر مردم باید، چنان‌که پیغامبر هم از مردم بایست»^۱ و از آنجایی که فردوسی نابودی مردم ایران را ناشی از تداخل زبان و نژاد قلمداد کرده است، باید فرهنگ و زبان و نژاد ایرانی را در اولویت دوم قرار داد:

بگیتی کسی را نماند وفا	روان و زبان‌ها شود پرجفا
از ایران وز ترک وز تازیان	نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود	سخن‌ها بکردار بازی بود
همه گنج‌ها زیر دامن نهند	بمیرند و کوشش بدشمن دهند ^۲

اولویت سوم با پادشاه و نظام سیاسی ایران است؛ به آن خاطر که فردوسی معتقد است اگر پادشاه مردمی نباشد و از عدل و داد عدول کند، مشروعیتش را از دست می‌دهد؛ آن هم پادشاهی که نبودن آن همراه با نابودی سرزمین و بوم ایران تلقی شده است.

همه بوم ایران تو ویران شمر	کنام پلنگان و شیران شمر
سر تخم ساسانیان بود شاه	که چون او نه بیند دگر تاج و گاه
شد این تخمه ویران و ایران همان	برآمد همه کامه‌ی بدگمان ^۳

پادشاه با ایجاد نظم، طبقات پایین جامعه را در جایگاه خود قرار می‌دهد و چنانچه از نژاد شاهان کسی نماند که حکومت کند، قلمرو ایرانشهر ویران می‌شود؛ برای مثال، متون مذهبی نابودی ایرانشهر را نه از حمله‌ی اسکندر بلکه از نبود فردی از خاندان شاهی پس

۱. دیباجه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری، ص ۱۳۳.

۲. شاهنامه، ج ۹، ص ۳۱۹.

۳. همان، ص ۲۸۰.

از مرگ دارای دارایان معرفی می‌کنند^۱ و یا یکی از دلایل جنگ ایران و توران ریختن خون ایرج، پادشاه ایران، بیان شده است.^۲ مردمی بودن پادشاه در دوران‌های حماسی و پهلوانی، کمتر به چشم می‌خورد اما در دوران تاریخی شاهنامه و به‌ویژه دوران ساسانیان نمودی بارزتر می‌یابد تا جایی که قسمت بسیاری از تاریخ مدون دوران خسرو انوشیروان^۳ به این موضوع اختصاص دارد. در بیشتر منابع دوران باستان بر اتحاد دین و دولت در زمان ساسانیان تأکید شده است، اما فردوسی چون از متن تمدنی بزرگ برخاسته بود، جایگاه نظام سیاسی را به‌درستی فهم کرد و به همین خاطر معتقد است وجود قدرت سیاسی و پادشاه بر دینداری اولویت دارد و دینداری بی نظم سیاسی ممکن نیست؛ امری که در کتاب عهد/اردشیر نیز به آن اشاره شده است؛ برای مثال در این متن آمده است: «دین بنیاد است و شاهی ستون و کسی که بنیاد را در دست دارد بهتر می‌تواند بر کسی که ستون را دارد چیره شود و همه‌ی بنا را در دست گیرد».^۴

پیرسید موبد ز شاه زمین	سخن راند از پادشاهی و دین
که بی دین جهان به که بی پادشاه	خردمند باشد برین بر گوا ^۵
یکی بت پرست و یکی پاک‌دین	یکی گفت نفرین به از آفرین
ز گفتار ویران نگردهد جهان	بگو آنچه رایت بود در نهان
هر آنکه که شد تخت بی پادشاه	خردمندی و دین نیارد بها ^۶

۱. فرنیغ دادگی، (۱۳۶۹)، بندهش، ترجمه‌ی مهرداد بهار، تهران: توس، ص ۱۴۵.

۲. یادگار زریران، (۱۳۷۴)، ترجمه‌ی یحیی ماهیارنوازی، تهران: اساطیر، ص ۶۲.

۳. جاویدان خرد، (۱۳۵۵)، ترجمه‌ی ابن مسکویه، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و دانشگاه مک‌گیل، صص ۷۷-۷۹، ۱۱۰.

۴. عهد/اردشیر، ص ۶۷.

۵. شاهنامه، ج ۸، صص ۲۷۴-۲۷۵.

۶. همان، ص ۲۷۵.

نتیجه

تحقیقات در زمینه‌ی بررسی مفهوم ایران در شاهنامه‌ی فردوسی را می‌توان به چهار حوزه‌ی فرهنگی-ادبی، نظام سیاسی، جغرافیا و شاخصه‌های سرزمینی، و مذهب و آیین دسته‌بندی کرد. در این پژوهش‌ها نقش مردم در بازآفرینی مفهوم ایران مغفول مانده است. بر اساس شاهنامه‌ی فردوسی، طبقات فرودست جامعه در نقش راوی حوادث وارد عرصه‌ی تاریخ‌نگاری می‌شوند. آنها سرمنشأ بسیاری از کارهای مهم‌اند و با توجه به جایگاه و نقش خود وارد حیطه‌ی تاریخ می‌شوند؛ برای مثال در شاهنامه فقط قیام‌هایی که با همراهی مردم علیه ظلم پادشاه رخ داده باشند، مشروع بوده‌اند و به نتیجه‌ی مطلوب نیز منجر شده‌اند.

با بررسی اشعار شاهنامه، متوجه ارتباطی متقابل و زنجیروار میان اولویت‌های بازآفرینی مفهوم ایران هستیم. اولویت نخست با مردم ایران است؛ چون مشروعیت پادشاه، بقای نظام سیاسی، و شکل‌گیری محدوده‌ی سرزمین ایران به وجود مردم ایرانی با ویژگی‌های خاص خود و رضایت آنها از پادشاه بستگی دارد. بر اساس روایت‌های ملی، پادشاه نماینده‌ی اهورامزدا بر زمین است، اما در شاهنامه، پادشاه در نقش نگهبان مردم ظاهر می‌شود که باید با ایجاد عدل و داد، رضایت آنها را فراهم آورد تا حکومتش تداوم و پادشاهی‌اش مشروعیت یابد. زبان عامل دومی است که فردوسی نابودی آن را باعث ازبین رفتن نژاد ایرانی می‌داند. پادشاه و نظام سیاسی اولویت سوم است که از نظر فردوسی نبود آن، باعث نابودی سرزمین ایران می‌شود و از آنجایی که فردوسی با بیان چندین داستان و روایت، نبود پادشاه را بدتر از بی‌دینی قلمداد کرده است، دین و آیین اهمیتی کمتر نسبت به دیگر مؤلفه‌ها دارد.

فردوسی با مشاهده‌ی نابسامانی‌های ناشی از قیام‌های مذهبی، شکل‌گیری حکومت‌های محلی و تسلط خاندان‌های غیرایرانی بر سرزمین و مردم ایران، با ایجاد نظم و ساختاری نه‌چندان آشکار، به فکر چاره‌جویی برآمد. فردوسی از عظمت موجودیتی سیاسی در دوران باستان و پیش از ورود اسلام و حاکمیت ترکان سخن راند که ایران نام داشت. او محدوده‌ی جغرافیایی سرزمین ایران را مشخص کرد و سپس نقش و اهمیت دیگر مؤلفه‌های بازآفرینی مفهوم ایران همچون نظام سیاسی، پادشاه، زبان، آیین و دین را پیرامون مردم ایران معنا کرد.

منابع و مآخذ

- آذرباد مهرسپندان، (۱۳۷۹)، رهام اشه، شهین سراج، تهران: مؤسسه انتشاراتی-فرهنگی فروهر.
- آذرفرنبغ و آذرباد، (۱۳۹۶)، کتاب سوم دینکرت، ویراستاری، آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه‌ی فریدون فضیلت، تهران: برس‌م.
- ابن اثیر، ضیاء‌الدین، (۱۹۹۶م)، *المثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر*، ج ۲، مقدمه‌ی روحی‌الفیصل، دمشق: انتشارات وزارت فرهنگ جمهوری عربی سوری.
- ابن‌ندیم، محمد بن اسحاق، (۱۳۸۳)، *الفهرست*، ترجمه‌ی رضا تجدد، تهران: دنیای کتاب.
- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی، (۱۳۸۸)، «شاهنامه از چه می‌گوید و ارزش آن در چیست؟»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ش ۲۶۹ و ۲۷۰، صص ۵-۲۶.
- _____، (۱۳۷۷)، «هویت ایرانی در دوران بعد از اسلام»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ش ۱۲۹ و ۱۳۰، صص ۵-۵۵.
- اصفهان‌ی، حمزه بن حسن، (۱۳۶۷)، *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه‌ی جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- بلعمی، ابوعلی، (۱۳۵۳)، *تاریخ بلعمی*، ج ۲، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین‌گنابادی، تهران: چاپخانه‌ی تابش.
- محمدتقی بهار، (۲۵۳۶)، *سبک‌شناسی بهار*، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- _____، (۱۳۱۳)، «خط و زبان پهلوی در عصر فردوسی»، *مجله‌ی مهر*، ش ۵-۶، صص ۴۸۱-۵۰۵.
- بیرونی، ابوریحان، (۱۳۸۳)، *آثارالباقیه عن القرون‌الخالیه*، ترجمه‌ی اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر.
- پورحسین‌دارابی، جلیل، (۱۳۸۵)، «جغرافیای تاریخی شاهنامه»، *پژوهش‌نامه‌ی تاریخ*، ش ۲، صص ۱۵-۳۹.
- ثروتیان، بهروز، (۱۳۵۰)، *بررسی فرد در شاهنامه‌ی فردوسی*، تبریز: دانشگاه تبریز، کمیته‌ی استادان.
- جاویدان‌خرد، (۱۳۵۵)، ترجمه‌ی ابن‌مسکویه، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و دانشگاه مک‌گیل.
- حافظ‌نیا، محمدرضا، (۱۳۸۵)، *اصول و مفاهیم ژئوبلیتیک*، مشهد: پایلی.
- _____، (۱۳۸۵)، *علل پیدایش و بقای کشور ایران*، تهران: سمت.
- حدودالعالم من المشرق الی مغرب، (۱۳۶۲)، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه‌ی طهوری.
- حموی، یاقوت، (۱۳۸۲)، *برگزیده‌ی مشترک یاقوت حموی*، ترجمه‌ی محمد پروین‌گنابادی، تهران: امیرکبیر.

| جایگاه مردم در بازآفرینی مفهوم ایران بر اساس اندیشه‌ی فردوسی | ۲۳

خطیبی، ابوالفضل، (۱۳۸۵)، «هویت ایرانی در شاهنامه»، *نامه‌ی فرهنگستان*، ش ۳۲، صص ۷۶-۶۹.

دولت‌شاه سمرقندی، (۱۳۸۲)، *تذکره‌الشعرا*، به اهتمام و تصحیح ادوارد برون، تهران: اساطیر.
رستگار، نصرت‌الله، (۱۳۸۴)، «مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی»، *آینه‌ی میراث*، ش ۲۹، صص ۴۰-۹.

_____، (۱۳۹۲)، «ردپای هویت ایرانی در شاهنامه‌ی فردوسی»، *آینه‌ی میراث*، ش ۵۳، صص ۱۲۶-۹۹.

رحمانیان‌کوشکی، داریوش، (۱۳۸۹)، «نخستین مردم‌نامه‌نویس»، *مهرنامه*، ش ۴، صص ۶۷-۶۶.
رضازاده ملک، رحیم، (۱۳۸۲)، *دیباجه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری*، تهران: گلاب.
زاهد، سعید، (۱۳۸۴)، «هویت ملی ایرانیان»، *راهبرد توسعه*، ش ۱۰۴، صص ۱۳۸-۱۲۹.
زرین‌کوب، روزبه، (۱۳۹۴)، «خداینامه»، *دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۲۲، تهران: مرکز دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی.

سرامی، قدمعلی، (۱۳۹۲)، *از رنگ گل تا رنج خار*، تهران: علمی و فرهنگی.
شهبازی، شاپور، (۱۳۸۵)، «هدف فردوسی»، *ترجمه‌ی مرجان بقایی، حافظ*، ش ۲۷، صص ۳۷-۳۴.

شهرستان‌های *ایران‌شهر*، (۱۳۸۸)، *ترجمه‌ی شهرام جلیلیان*، تهران: توس.
صالحی‌مازندرانی، محمدرضا؛ امامی، نصرالله؛ و ادیم، عبدالله، (۱۳۹۴)، «علل ابهام مکان در شاهنامه‌ی فردوسی»، *شعرپژوهی*، ش ۲۵، صص ۵۶-۳۷.
صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۸۹)، *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران: امیرکبیر.
_____، (۱۳۵۶)، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: امیرکبیر.

_____، (۱۳۱۳)، «شعوبیت فردوسی»، *مجله‌ی مهر*، ش ۱۷-۱۸، صص ۶۲۳-۶۱۹.
ضیاء‌توانا، محمدحسن، (۱۳۸۳)، «کشورشناسی گامی برای صلح در فرایند جهانی‌شدن»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ش ۱۹۹ و ۲۰۰، صص ۱۶۴-۱۸۱.

طبری، محمد بن جریر، (۱۳۷۵)، *تاریخ طبری*، ج ۲، *ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده*، تهران: اساطیر.
عظیمی، عباسعلی، (۱۳۵۵)، *شرح حال و آثار ابن‌مقفع*، تهران: فرخی.
عریان، سعید، (۱۳۸۲)، *راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه*، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور.

عهد اردشیر، (۱۳۴۸)، *پژوهش احسان عباس*، *ترجمه‌ی محمدعلی امام‌شوشتری*، تهران: انجمن آثار ملی.

- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۹۳)، *شاهنامه‌ی فردوسی*، ج ۱، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۶۸)، *شاهنامه*، تصحیح ژول مُل، با مقدمه‌ی محمدامین ریاحی، تهران: علمی.
- _____ (۱۹۶۰-۱۹۷۱م)، *شاهنامه*، ج ۹، تحت نظر ی.ا. برتلس و ع.نوشین، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی، اداره‌ی انتشارات ادبیات خاور.
- فرنیغ دادگی، (۱۳۶۹)، *بندهش*، ترجمه‌ی مهرداد بهار، تهران: توس.
- قزوینی، محمد، (۱۳۱۳)، *بیست مقاله*، ج ۲، به اهتمام عباس اقبال، تهران: کتاب‌فروشی ابن‌سینا.
- کاوندی‌کاتب، ابوالفضل، (۱۳۹۰)، «بررسی مفهوم کشور در شاهنامه‌ی فردوسی»، *فصلنامه‌ی مطالعات ملی*، س ۱۲، ش ۲، صص ۳۱-۵۵.
- کرتیس، وستا سرخوش، استوارت، سارا، (۱۳۹۲)، *ساسانیان*، ترجمه‌ی کاظم فیروزمند، تهران: مرکز.
- کریستنسن، آرتور، (۱۳۱۴)، *وضع ملت و دولت و دربار در دوره‌ی شاهشاهی ساسانیان*، تهران: مطبوعه‌ی مجلس.
- مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۸۷)، *دموکراسی و هویت ایرانی*، تهران: کویر.
- _____ (۱۳۸۱)، *جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی*، تهران: سمت.
- متون پهلوی، (۱۳۷۱)، *گردآوری جامسب جی دستور*، گزارش سعید عریان، تهران: کتابخانه‌ی ملی جمهوری اسلامی ایران.
- مینوی، مجتبی، (۱۳۷۲)، *فردوسی و شعراو*، تهران: توس.
- نامه‌ی تنسر به گشنسپ*، (۱۳۵۴)، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: خوارزمی.
- نلدکه، تتودور، (۱۳۶۹)، *حماسه‌ی ملی ایران*، ترجمه‌ی بزرگ علوی، تهران: جامی.
- وندیداد*، (۱۳۸۴)، ترجمه، پژوهش، شروح و واژه‌نامه‌ها از هاشم رضی، تهران: بهجت.
- یادگار زریبان، (۱۳۷۴)، *ترجمه‌ی یحیی ماهیارنوایی*، تهران: اساطیر.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق، (۱۳۸۲)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه‌ی محمدابراهیم آیتی، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی.
- یوسفی، علی، (۱۳۸۰)، «روابط بین قومی و تأثیر آن بر هویت ملی اقوام در ایران»، *فصلنامه‌ی مطالعات ملی*، س ۲، ش ۸، صص ۱۱-۴۲.